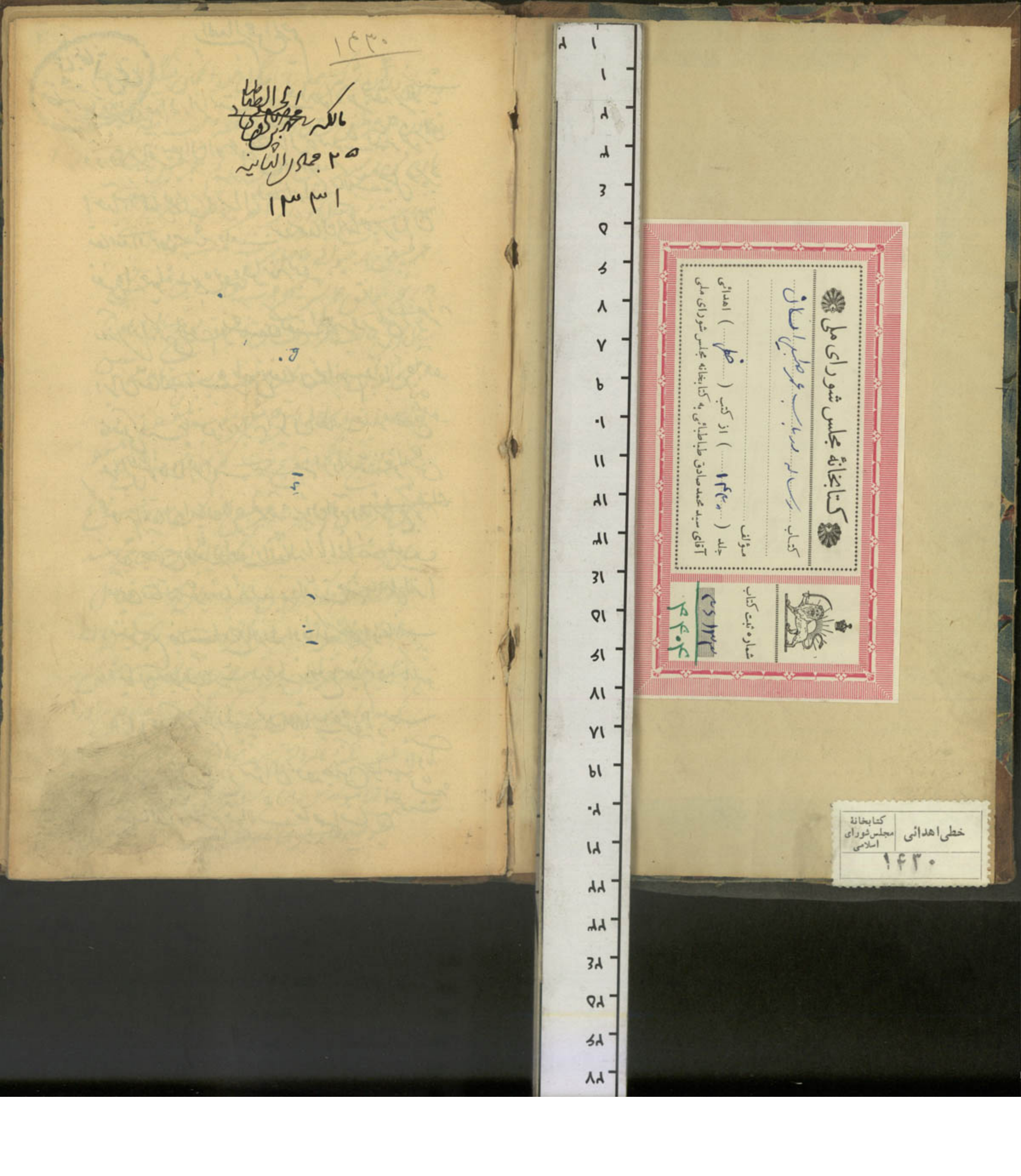
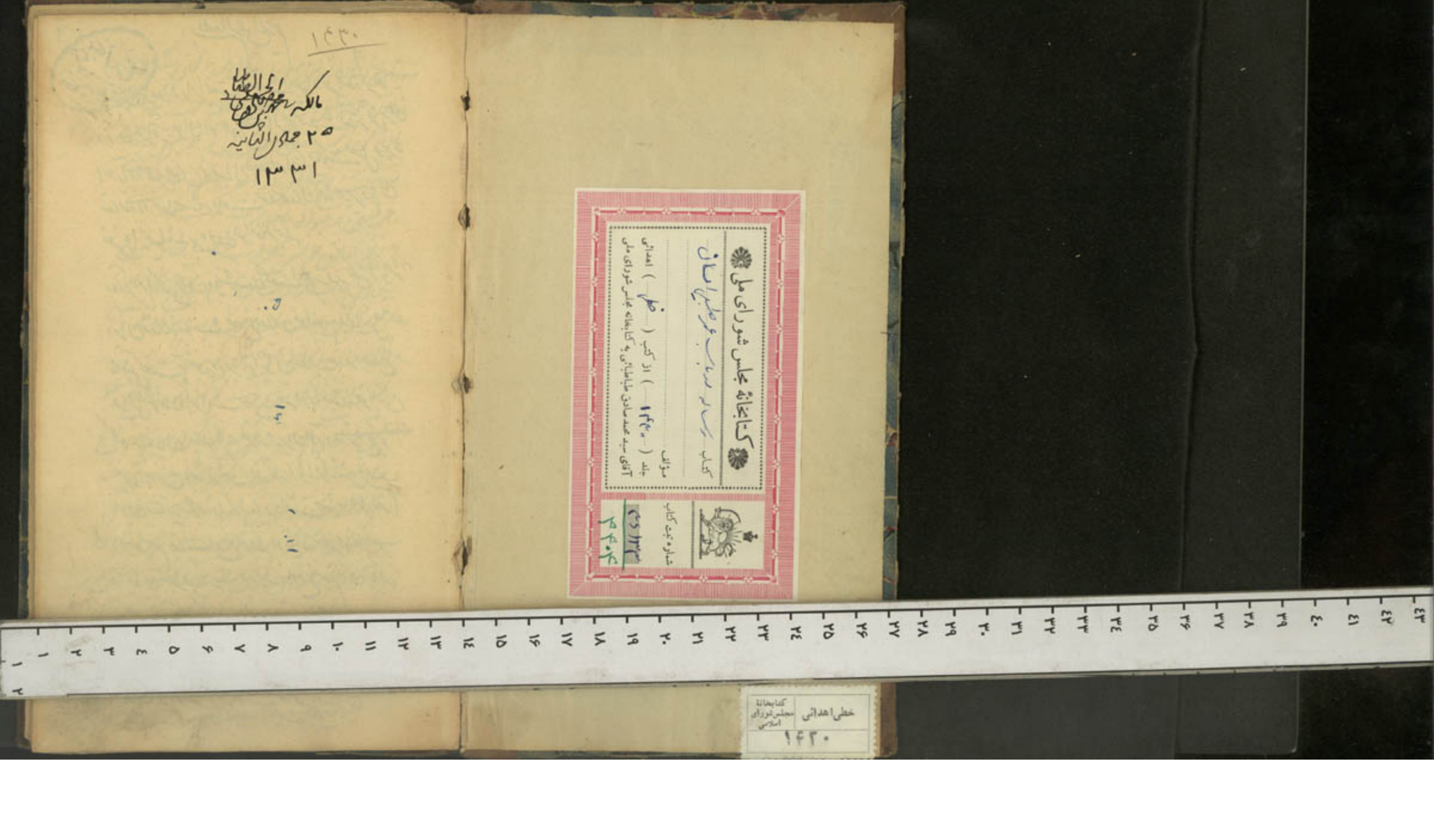

بازرسی شد
۳ - ۲
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد ( ) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۴۳۰



۱۴۳۰
مالکه
۲۵ جمادی الثانیه
۱۳۳۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۴۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مر خدائی را سزاست که موت و حیات جز بتقدیر او نیست
و درود بر آخر پیغمبران او محمد بن عبدالله که مبعوث نشد جز برای
احیاء و تکمیل نفوس و بر آل و خلفاء او که سالک سبیل و برد
مقاصد او بوده و هستند و لعنت بر دشمنان آنها که پیروان
نفس و از حیات پلید بوده و خواهند بود

روزی در انجمنی بودم دانشمندی گفت امروز در یکی از جراید
ایران مقاله در باب عمر طبیعی انسان خواندم بی فایده نبود
فاضلی گفت بلی چنانچه بود در جراید ایران مطالب مفیده درج شود
فرمایش شما کاملا از غرایب نیست من از دانشمند خواهش
کردم آن مقاله را با آن نامه جریده بیرون آورد ~~[illegible]~~
معلوم شد چنین نوشته بود و آن مقاله را تماما قرائت نمود
عین مقاله چون طولانی بود [illegible] لکن حاصل آن را
مینویسم جناب ارفع الدوله اوقاتیکه سفیر از جانب
ایران بسفارت در پطرزبورغ مقیم بود با یکنفر
از اهل دین و حکیم و طبیب بود ملاقات نموده از سبب
آمدنش به پطرزبورغ سؤال نموده چنین جواب داده است
من سالها در تشریح حیوانات خاصه انسان زحمت کشیده

در وین و لندن شرکت جمعی از امثال خود انجمنی تشکیل داده
بقانون علم عمر طبیعی انسان ~~معین~~ کرده و جهت آنکه غالب
باین سن نمیرسند معین و مبرهن کرده‌ایم عمر طبیعی آن
صد و بیست و پنج سال است زیرا آنچه به معلوم شده است
عمر طبیعی هر حیوانی حاصل ضرب مدت نمو او است
در پنج موافق علم تشریح مدت نمو انسان بیست و پنج
سال است غالب افراد انسان تا بیست و پنج سال در نمو
ولی از آن مدت زمان وقوف است تا مدتی معین
آنگاه زمان انحطاط است چنانکه مشاهده میشود ملتفت
بیست و پنج را که در پنج ضرب کنی صد و بیست و پنج میشود
پس از روی علم و تجربه عمر طبیعی انسان صد و بیست و پنج
سال است جهت آنکه غالبا باین سن نمیرسند
~~خیالات [illegible] اذهان~~ شده خیال است خیال
در انسان بیشتر از همه چیز مؤثر است مرکوز اذهان
شده است که عمر طبیعی در این دوره انقلابات شخصی
که به پنجاه رسید یقین میکند که اگر جهت خارجی او را
تلف نکند تا مرد است بیست سال بیش نمانده
غالبا مو در سن پنجاه سفید میشود و مردم سفید مو را پیر
میگویند ~~[illegible]~~ و پیر را قریب الوصول بمرگ میدانند

پیدا است چون به پنجاه رسید موها سفید و خود را پیر دید
تصور میکنند و از عمر کسی بیست بیش نمانده و هر گه
به پنجاه میرسد اقرار میبینند از بیست کم شده منتظر مرگ
خود را میبینند مرگ نزدیک میشود این خیال
قوا را منتظر ضعیف و مختل کرده به ضعف
رسیده میمیرد ولی پس از آنکه دانست عمر طبیعی
صد و بیست و پنج است از این خیالات آسوده
و راحت این مدت را به زندگی خواهد کرد
این است مقصود ما از تاسیس انجمن و نشر این
مقالات در واقع مقصود ما خدمت به نوع
بشر است و هر کس با ما در این ~~...~~ مقصود همراهی
کند در این خدمت البته شریک است
شنیده ایم که در این گونه مطالب فوق العاده
مقدمه خواهش میکنم در این مقصد مقدس
به نحوی برای ما ممکن است از نقش و نوشتن
و منتشر نمودن ما را کمک نمایند
جناب رفیع الدوله این مطالب را به نظم
مفصلی منظوم نموده و در اغلب زبانها
به عالیه السنه ترجمه و طبع و در غالب
روزنامه ها منتشر شده و هر کس که عمر
طبیعی را مقداری میدانسته نقش کرده

صد و بیست و پنج است و از خیالاتیکه موجب کوتاهی عمر بوده
خارج و با نشاط خاطر زندگی میکنند و نفس دارند که به صد و بیست
و پنج خواهند رسید سئوال و جواب فاضل با دانشمند
فاضل جناب ... قبول فرمودید این مطلب تازگی ندارد
که حکیم ... در مدت آورده و صحیح است دانشمند
٥ ... این طور باشد فاضل اولا این مطلب تازگی
ندارد یکی از ادعیه ~~...~~ رسوم معموله میان مردم
دعای در حق یکدیگر است و یکی از دعاها که در حق هم
میکنند این است که امید است صد و بیست عمر کنی مخصوصا
دعای غالب گداها از زن و مرد چون شخص با آنها چیزی دهد
این است یا از قدیم الایام این مدت را عمر طبیعی انسان
معین کرده اند ~~...~~ در کتب خود درج نموده
گفته اند عمر انسان سه درجه دارد یکی زمان
نمو است و آن چهل سال است دوم زمان
وقوف است و آن چهل است سوم زمان که زمان
انحطاط است و آن نیز چهل و منتهی به مرگ میشود
~~تا آنکه از قدیم ... آنکه عمر طبیعی این مقدار~~

تا الان غالب مردم ملتفت باینکه عمر طبیعی هفتاد است یا سفیدی
مو علامت پیری و مقدمه مرگ است نشده اهل دهات
و ایلات بلکه غالب اهل شهرها ابدا ملتفت
این خیالات نشده بلکه مرکوز اذهان آنها از
عمر طبیعی صد و بیست است و سفیدی مو را ابدا
دلیل پیری نمیدانند بلکه غالب آن را مسبب
نزله و غم و غصه و امثال اینها میدانند چنانکه
مکرر شنیده ام ما هم میگویند سفیدی موی من نه از
پیری است نزله موی مرا سفید کرده یا غم و غصه
باعث سفیدی موی من شده مع ذالک میان
آنها شصت ساله کمتر دیده شده در ده یا ایل
یا شهر اگر صد ساله پیدا شود انگشت نما و ضرب
المثل است در فرنگستانها این خیالات و گفتگوها
نیست مع ذالک اگر صد ساله در میان آنها
پیدا شود در روزنامه ها نوشته منتشر میکنند
بلی هوای سالم و زندگی سالم مدخلیت در
ازدیاد عمر دارد لذا معمر در دهات و ایلات
بیشتر پیدا میشود یعنی هفتاد و هشتاد ساله
نادرا الی صد ساله یا قدری بیشتر در آنها
پیدا میشود همین وا حکم و نه بی معنی گردد

کلیتا میتوان گفت خیلی مردم سودائی مبتلا باین خیالات
شده مقدر جا کخیال الکار را تلف میکنند ~~از آن~~
از برهان و دلیل میگذرند و جدان صدق و کذب
قول حکیم و نه بی را ظاهر خواهد کرد خلاصه الکلام
مشتبه شده مردم تعیین کردند عمر طبیعی صد و بیست
پنج است عمرها از حال به بعد اگر صد و بیست و پنج نشد
حکم در سن جهیده و ضرر تن بنوعی لا غنوه و کذا اخبار
از فتح الدوله امید داریم مطلب چنین باشد
اما بنوعی ~~ما همه~~ و عمرا ابنا توقع ما دراز باشد
ولی دیگران با سخنی داریم و به برهان ثابت
میکنیم و آن سخن این است که ایران عمرا کوتاه میکند
حاضرین با تعجب روی بفاضل غنوه گفتند این کلام
نمط تازه غریب می آید ایران با ~~کوتاهی~~ عمر چه ربط
دارد و چگونه مناسبت موجب کوتاهی آن است
بسبب با سبب با هم علاقه داشته باشد
درست فکر کنید چه علاقه میان ایران و کوتاهی
عمر است فاضل مسلم است عاقل بی ربط سخن
نمیگوید و مطلب را تا بر یابی نگفته باشد مدعی نمیشود
خاصه در چنین محفلی همه دانشمند ~~فضلا~~ و اهل علم و فضل اند

عملا ... بعضی عمر ... سلطان ... مردم ... از ... ۶

حاضرین معذرت خواسته برهان ادعای او را
مستدعی شدند پس فاضل اثبات این مدعی را که مقتضی
لازم دارد و موقوف بر بیان مقدماتی است
سامعه را باید زمانی طویل تقدیم گفته‌های من بنموده
بی انصافانه اعتراض نکنند حاضرین با مره متعهد
شده سامعه را تسلیم فاضل نمودند فاضل اولا
بایه معنی حیات را مقدماتی را که در اثبات ۵۷
مدعی موقوف بر بیان آنها است تکرار حقیقت
حیات و مرگ و سبب مرگ و اقسام آن است
بدن مرکب است از اجزاء اولیه چون سر و دست
و پا و چشم و گوش و دماغ و قلب و شکم و ریه
و زبان از اجزاء اولیه و این اجزاء مرکبند
از اجزاء ثانویه چون گوشت و پوست
و استخوان و خون و رگ و عصب و سایر
اجزاء ثانویه و خداوند از حکمت قدرت خود برای یک یک
از اجزاء اولیه کاری معین فرموده و در هر یک
خاصیتی قرار داده این اجزاء چون مشغول
بشغل مخصوص خود باشند و خاصیت خود را
ظاهر سازند بدن زنده است کار
چشم دیدن و گوش شنیدن است

و دیگر اینکه اعضا را خاصیت دماغ و نخاع ادراک
مدرکات و خاصیت ریه تنفس و کبد تقسیم غذا
۵۸ دهد و دیگر اینکه این اجزاء که هر یک خاصیتی دارا اند
نفس حیوانی یا ~~طبیعت~~ یا مزاج در بدن
چیز دیگری هست که او این اجزاء و اعضا را
بکار وامیدارد ~~[illegible]~~ و خاصیت خود را ظاهر
میسازند که نفس حیوانی یا طبیعت یا مزاج عبارت
از او است و این نفس بتوسط نفس مجرد خارج
از بدن که تصرفاتی تصرف تدبیر است کار خود را
پیش میبرد پس نفس مجرد سلطان بدن است
که در بدن کار سلطنت میکند و نفس حیوانی
بمنزله وزیر او است که با مر و توجه او اجزاء
و اعضاء را بکار وامیدارد و معنی حیات
این است و مرگ عبارت از صرف نگاه کردن
نفس مجرد بکلی از مملکت بدن پس نفس حیوانی
بدین جهت از امور تن باز میماند و اجزاء و اعضاء
چون امر و محرکی ندارند از کار باز میمانند
و بدن میمیرد و مثلاً اگر ملتفت

بدن چون کارخانه ای است که نجار چرخهای او را
حرکت میدهد اجزا و اعضای بدن بمنزله چرخها
و اسباب و ادوات کارخانه و ~~نجار بمنزله~~
نفس حیوانی بمنزله نجار است و رئیس
کارخانه که ایشان نجار میکند بمنزله
نفس مجرد است رئیس چون از کارخانه
صرف نظر کرد نجار هم بیرون میشود نجار
که نباشد کارخانه از کار میافتد
بدن چون اطاقی است که در او چراغ
روشن باشد روغن چراغ بمنزله روح
حیوانی است و ریزنده روغن در چراغ
دان چون نفس مجرد است صاحب
اطاق چون روغن بچراغ دان
ریخت چراغ مشتعل و خانه روشن است
و اگر نریخت چراغ خاموش و خانه
تاریک است معنی حیات و مرگ
معلوم شد و ضمنا سبب مرگ نیز
~~[illegible]~~ معین شد معلوم است

سبب آن صرف نظر نفس مجرد است از بدن و
باین جهت نفس حیوانی از تحریک اجزاء و بکار ۱۰
واداشتن آنها با آنچه مکلفند باز مانده اجزاء که ۸
از کار افتاده اما اقسام مرگ ~~قسمت~~ اقسام اولیه
آن دو است طبیعی و غیر طبیعی و اقسام غیر طبیعی
نامحصور است و آن اقسام غیر متناهیه باعتبار
انواع باز محصور گردانیم مرگ طبیعی آن است
که نفس حیوانی از استعداد اثریت و اعضاء
از قبول مأموریت بیفتند و نفس مجرد
باین جهت از سلطنت بدن چشم بپوشد
مرگ غیر طبیعی آن است که اسباب خارجیه
از بدن یا داخله در بدن اعضا را از
مأموریت یا نفس حیوانی را از اثریت
بیندازد که اگر این اسباب نبود هم
اعضاء هم استعداد مأموریت و نفس حیوانی
استعداد اثریت داشتند

بتعبیر دیگر موت طبیعی عبارت از معدوم شدن
مقتضی است و مرگ غیر طبیعی عبارت از
وجود مانعی است که مقتضی را از اثر باز دارد
مثال این دو چراغ گاهی بواسطه تمام
شدن روغن خاموش میشود و گاهی بواسطه
اسباب خارجه چون پف کردن یا
وزیدن باد یا گذاردن چیزی بروی ۱۵
فتیله و امثال اینها صورت اول
مثال مرگ طبیعی است و صورت ثانیه
مثال مرگ غیر طبیعی آنچه منظور
نظر و دخیل در مقصود ما است
بیان اسباب مرگ غیر طبیعی است
پس از آن ثابت کردن که تمام
آنها در ایران موجود و کوتاهی
عمر بواسطه آنها است پس میگوئیم

اسباب مرگ طبیعی یا امورات هستند داخل در بدن
چون امراضیکه باعث مرگ میشوند یا خارج از
۱۵ بدن ولی بسبب اثر در بدن موجب مرگ
میشوند مانند گلوله که به بدن برسد یا آلات
جارحه که بر بدن وارد شوند یا تفنگ و کمان
به بدن بزنند و امثال اینها یا امورات
هستند بواسطه آنکه طبیعت و مزاج متدرجا
ضعیف شده از نگاهداری بدن و امانات
و تنه و اجزاء بدن بدین جهت از حرکات
و انفعال خود وا میمانند و این حال منتهی بمرگ
میشود و این نوع از سبب اقسامی دارد
یکی سوء عمل و ضیق زندگی و این سبب را
جهاتی است عدیده منجمله ضیق و بدی
منزل مکان در طول و قصر عمر مدخلیت
تامه دارد چنانکه فرموده در تعداد
الاربعه دارد غالب مردم با درد
مبتلا و بدین جهت قصر العمر میشوند
کمتر از مردم منزل وسیع بی عیب دارند

خانها غالباً تنگ و متعفن است مثلاً تمام مساحت خانه
خانها بچه درجه درجات خانها درجه اعلاء که
چیده است رسیده از ده هزار ذرع زمین
هشتاد هزار و هزار و وضع اطاقها و سایر
ابنیه آن خوب است و این قسم خانها کم و مخصوص
وزرا و رجال بزرگ دولت است درجه دوم
از هزار ذرع است تا پانصد و چهارصد و یک ۱۲
انواع ابنیه آن بدتر است این درجه
مخصوص مردمان [illegible] دارند
و این قسم خانها است بدرجه اول کم
ولیکن زیادتر است درجه بعد کم است
غالب خانه‌ها از پانصد ذرع است تا پنجاه
و نصف ذرع و غلبه [illegible] کمی مساحت جمعیت
خانه پنجاه و نصف ذرع زمین بیش از سایر
اقسام است این خانه‌ها غالباً پر تنها
و صحن خانه کم فضا است غالب تنها از
خشت و گل و سست است بناها تنگ
و بد وضع است نه بکار زمستان میخورد

نه در تابستان جمعیت درای خانها زیاد است
چه بسا [illegible] خانه در آن منزل داشته باشند
چه بسا هوای این کوچه خانه‌ها کثیف و متعفن است
۱۱۴ درای خانه‌ها جمعیت زیاد است خاصه اگر ساکنین
مستاجر باشند غالباً در یک اطاق که سه ذرع
در سه ذرع است یک خانوار را از زن و مرد و اطفال
منزل دارند محل برای دفع فضول با این جمعیت
کافی نیست و نه بطور اساسی ساخته شده و عفونت
بجایی سرایت میکند حوض در چنین خانهای کوچک بیست
و غالباً برای شستن آب با شامه [illegible] متعفن ا
زباله و کثافات را بیرون نمیبرند اطفال غالباً در زیر
محل تخلیه تخلیه میکنند این [illegible] است انباشته
هوای خانه را چنان متعفن میکنند که برای کوتاهی
عمر کافی است علاوه مشقت زندگی در چنین
خانه هوای چنین خانه در تابستان زیاد گرم [illegible]
روز را بسر آرند شب بام در این بیست
در زمستان وضع نه طور است [illegible] که سرما فرزند
این مختصری از وضع منازل است

اما وضع لوزان و معیشت اهل ایران مسلم است شکی
معیشت موجب کوتاهی عمر است اهل ایران
غالباً پیرشان وکوا میشوند مثلاً طهران که پایتخت
ایران است و میگویند یک کرور جمعیت
دارد در این یک کرور ده هزار نفر اگر
وضع زندگانی آید بباشند غالب
۱۱۵ زندگی در بیست هزار نفر تا در متعال جلت قدرته
بدانید که زندگی انسان را بشش چیز منوط فرموده که اطبا آنها را
سته ضروریه گویند اول هوای محیط به بدن
دوم اکل و شرب سوم حرکت و سکون بدنی
چهارم حرکات نفسانیه پنجم نوم و یقظه
ششم احتباس و استفراغ بنحو اجمال
این شش چیز را از برای زندگی انسان بلکه
غالب حیوانات لازم است
بیان میکنم تا معلوم شود شرایط و تفصیل
این شش چیز در ماها موجود است
یا نه اول هوای محیط به بدن است
باید دانست که هوا مانند خلیط در

زندگی بیش از پنج چیز دیگر است
زیرا که از زندگی انسان ~~بنفس کشیدن باز است~~ وغالب حیوانات
حیوانات بسته بهوا است چون انسان و اغلب
۱۱۶ و گاو و گوسفند و امثال اینها بتنفس
و بی وجود هوا تنفس ممکن نیست اگر
یک ساعت اشخاص را نکته از هوا چنانکه متعفن
ظرفی که مملو است تا یقدر امکان هوای آن را
بیرون کنند چنانکه متعفن قابل یا امتناع
خلاء است و گنجشکی مثلاً در آن بیندازند
فوراً خفه میشود بس هوا مدخلیت کلی
در زندگی دارد اگر هوا ~~معتدل~~ جیّده
باشد حیوان زندگی خواهد کرد و اگر
غیر ~~معتدل~~ جیّده باشد منجر بعلیل خواهد شد
و بعد معلوم خواهد شد معنی هوای
~~معتدل و غیر معتدل~~

جنبه بودن هوا اولا باین است که در هر فصلی بر حسب
اقتضای آن فصل حار یا بارد و رطب یا یابس باشد
در بهار معتدل باشد از حیث حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست در تابستان شدید الحراره
و الیبوسه باشد در پاییز مایل به بارد و یابس
باشد ولی بیشتر غلبه بر برودتش داشته باشد ۱۴
در زمستان باید بارد و رطب باشد
و رطوبتش غلبه بر یبوست داشته باشد
این تفصیل در جنبه بودن هوا ذکر شد
در هر بقعه و مکان بر حسب حال آن بقعه و مکان
باید اعتبار کرد مناطق حاره حرارت
و برودت و رطوبت و یبوستش بر حسب
حال خودش ملحوظ است مانند مناطق
بارده و متوسطه حرارت معتدله در منطقه
حاره نسبت بمنطقه متوسطه و بارده غیر معتدله
و برودت معتدله در منطقه بارده نسبت
بمنطقه معتدله و حاره غیر معتدله است
وهکذا سایر کیفیات

و اما باعتبار ترکیبش با اجزاء خارجه است
هوا بواسطه مجاورت با اشیاء تغییر پیدا میکند
۱۵ هوای مجاور باتلاقها و جنگلها و جامع میاه راکده
و جاهائیکه تعفنات دور ریخته شده مانند تعفنات
ردیه مانند گل و ترشک لاشه کثیف ملوث
و غیر جنبه و بواسطه مجاورت با مواد متعفنه
تعفن پیدا میکند و با اجزای ملوث یا مخلوط
با میکروب سمی ملوث چنانکه عفونت فرنگیها
علاوه حال باین علامات که ذکر شد هوا
غیر جنبه خواهد شد و موجب ضعف مزاج
یا مرض عمومی هم از سه ضروریه اکل و شرب
آنکه در معده وارد میشود بواسطه آلات و قوای بدنیه
صورتی پیدا میکند که قابل میشود برای بدل شدن
از آنکه بتحلیل میرود از بدن چون بواسطه دفع
شدن مانند بزاق و مخاط و عرق و بول و براز
از بدن بدن مجددا اجزائی تحلیل میرود

پس آنچه از غذا قابل بدل گشته بدل ما یتحلل
میشود و ما یتحلل اگر بیش از بدل آن باشد هزال
ولاغری می آورد و اگر مساوی شد بدن معتدل
و اگر کمتر شد سمن و چاقی می آورد
چنانکه طفل تا حد کهولت ما یتحلل بدنش
کمتر از بدل است بدین جهت در نمو
واز کهولت تا شیخوخت مساوی است
و زمان وقوف و زمان شیخوخت
ما یتحلل بیش از بدل است و زمان
انحطاط فایده ورزش بتحلیل بدن
وبدل ما یتحلل شدن از رطوبات
بدن و ملح و ترقیق ~~میشود~~ رسانیدن غذا
با عضا است پس از سته ضروریه
حرکت و سکون بدنیه است
که تغییر میکنند از اول بریاضت و از ثانی
به دعه و راحت

حرکت برای بدن صحیح فایده دارد اولاً بواسطه او حرارت غریزیه
زیاد و قوی میشود و بدین جهت غذا را مجذوب و زود هضم میشود
و مهیا میکند بدن را برای قبول غذا و تلطیف میکند
فضول بدن را ثانیاً فایده دیگر آن تحلیل فضول
و تنقیه منافذ و توسعه مسام است فایده دیگر آن
صلابت و تقویت اعضا بواسطه محکم کردن آنها را
محمد بن صادق الحسینی القاضی
از قبول آفات این فواید در وقتی است که
۷ ربیع الثانی
حرکت معتدله باشد ولی اگر بیشتر از حد
۱۳۰۸
اعتدال شد رطوبات غریزی را تحلیل میبرد
و بدین جهت حرارت غریزی تحلیل میرود
و فوایدیکه مذکور شد معدوم و بدن فاسد میشود
سکون معتدل ~~نیز برای بدن فوایدی دارد~~
ملازم است با حرکت معتدله و ترک است
با او در فواید مانند هضم غذا و تلطیف فضول
و امثال این و غیر معتدل ملازم با حرکت
غیر معتدله از جانب تولید و ترک است
با او در اثار چون حبس رطوبات

و انقباض و خناق ~~بطوبت~~ حرارت غریزیه
و استیلاء برد چون حرکت معتدله موجب
اشتعال حرارت غریزیه است ~~و چون~~
سکون مفرط موجب انطفاء آن
چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون
نفسانی است که تغییر میشود از آنها با عراض ۲۱
نفسانیه چون غضب و فرح و حزن و هم
و خوف و غم و فزع و خجل و حقد و معشوق ما ازینها
این محتوی این مبحث است و بیان
تأثیرات حرکت و سکون در نفوس
ابتدا عنوان و تأثیرات او در بدن ها
هم مطالب دیگر که ذکر شده و بی شک
استنباط داعیه و جهت اولا ماهیت
این اعراض را ~~[illegible]~~ باید بیان نمود
تا معلوم شود چگونه اینها از

از افراد حرکت و سکونند بعد تأثیرات آنها را
۲۲ در نفس
چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی است
که تغییر میشود از آنها با عراض نفسانیه چون فرح
و حزن و غم و غضب و خوف و فزع و هم
و خجل و حقد این ها کیفیات نفسانیه
عارض میشود نفس را بواسطه آنچه مرتسم شده است
در او از منافع و مضار ~~حزن کیفیتی است~~
که بواسطه او حرکت ~~میکند روح~~ فرح کیفیتی است
که بواسطه او حرکت میکند روح بخارج بدن
کم کم برای رسیدن به آنچه سبب لذت است
و حزن کیفیتی است که بواسطه او حرکت میکند
روح بداخل بدن قلیلا قلیلا برای فرار از
موذی و غضب کیفیتی است که بواسطه او حرکت
میکند روح بخارج دفعتا برای انتقام
و خوف کیفیتی است که بواسطه او

حرکت میکند روح بداخل دفعتاً بجهت فرار
از موذی و همچنین حرکت روح است بخارج
و داخل بسبب حدوث امریکه تصور میشود
در او خیر متوقع یا شر منتظر پس هم حرکت از جهت
از رجاء و خوف پس هرگاه از این دو
غالب شد بر دیگر حرکت میدهد روح را
۲۲ بسمت او از برای خیر متوقع بخارج
و از برای منتظر بداخل و بدین جهت
هم رجا و فکر گویند و خجل
کیفیتی است که بواسطه او حرکت
میکند روح بخارج و داخل زیرا که حرکت
از فرح و فرح حواس اولاً روح بواسطه آن
حرکت میکند بداخل پس بخاطرش
میگذرد که در این امر ضرری زیادی
نیست پس ثانیاً منبسط میشود و حرکت
میکند بخارج و فرق میان غضب
مطلق و حقد این است که

در حقد دو چیز معتبر است اول غضب ثابت
زیرا که ثابت نباشد صورت موذی در خیال
مشعور نخواهد شد پس نفس مشتاق بانتقام نخواهد بود
ثانی حصول انتقام نه در کمال سهولت و نه
۲۴ در نهایت صعوبت زیرا در صورت اولی انتقام
بلافاصله گویا حاصل شده است پس شدید نخواهد
بود شوق نفس بتحصیل آن بدین جهت حقد
در ضعفا و حیوانات نبود و در صورت ثانیه
انتقام ممتنع یا متعذر خواهد بود پس نفس
مشتاق بآن نخواهد بود بدین جهت
حقد در ملوک یافت نمیشود شوق
کامل لازم است تا اثر ایشان که مذکور گردید
در نفس پیدا گردد عوارض مذکوره موجب حرکت
نفس بخارج یا داخل نیست بلکه یا دفعتاً و حرکت
بخارج سرد میکند باطن را و گرم میکند ظاهر را
و حرکت بداخل بعکس آن میکند و اینکه
حرکات بحد افراط رسیده باعث غشی یا موت میشود

و بعضا میمیرد بلکه در تجربه شده است جز خوشی با نفع کلی
غیر مترقب بکسی داده شده یا باور نمیداشته از کثرت فرح
مرده است غم اگر مفرط شده و طول کشیده بدن را با فراط
تسخین خواهد کرد و حرارت منتشر شده تا اعضای اصلیه
خواهد شد و حمای دق عارض خواهد شد غم در امزجه
۲۶ بارده حرارت غریزیه را بقعر بدن منعکس نموده
خاموش خواهد نمود و مرگ خواهد رسید اگر غم
در ابدان بارده و مزاج آن بیشتر از ابدان
حاره کارگر است بنحو از بستر ضروریه نوم و یقظه را
~~نوم طبیعی است و دیگر طبیعی ما نه یقظه نوم طبیعی~~
ابخره چون از معده صعود نموده بدماغ رسید حواس
خمسه ظاهره یعنی بصر و سمع و شم و ذوق و لمس از کار
باز افتند چون دماغ مبدا این حواس است
و بواسطه ابخره معطل میشود این تعطیل نوم است
و حال معطل نبودن حواس را یقظه گویند
و این دو فواید بسیار دارند اگر معتدل باشند
و مفرط اگر از حد اعتدال خارج شوند
فایده نوم مر بدن را بسیار است

غضب بدن را تسخین و تجفیف میکند و صفرا را قوت
میدهد و بدین جهت حمی یوم حادث میشود و اگر در بدن
خلط مستعد عفونت باشد عفن میشود و حمای عفنه
حادث میشود و اگر غضب بحد افراط رسید حرارت
غریزیه را تحلیل میبرد بواسطه کثرت خروج آن
بخارج و قوه را ضعیف میکند و رعشه عارض
میشود و اگر غضب زیاد مفرط شد و حرارت
۲۵ غریزیه زیاد تحلیل رفت غشی عارض خواهد شد
فاحشه [illegible] ضعیف باشد و [illegible] منجر بمرگ شود
غضب با ابدان بارده موافق است
چون تحریک حرارت میکند بخارج و روح
نیز حرکت بخارج میکند بدین جهت
ملاحظه میشود بدن ابدان بارده
هنگام غضب لون طبیعی پیدا میکند
فرح حرارت غریزیه را قوت میدهد
و نفس را قوی و اخلاط را تعدیل مینماید
و موافق است با ابدان معتدله
فرح اگر از حد اعتدال خارج شد
حرارت غریزیه را تحلیل میبرد

اگر معتدل باشد و در موقع معین است برای
آن با کیفیتی که مناسب آن است واقع شود
بهترین اوقات برای خواب شب است
بعد از انحدار طعام از بطن اعلی و خالی بودن
شکم از نفخ و قراقر زیرا خواب در این حال
علاوه بر اینکه موجب اذیت است و مشکل
نخواهد بود و موجب تملل و تقلب خواهد شد
از جهات دیگر مضر خواهد بود لکن اگر ۲۷
غذا منحدر نشده و اراده خواب داشت
اندکی راه رود تا غذا منحدر شود آنگاه
بخوابد خواب در روز بد و موجب
امراض رطوبیه و نوازل است
و رنگ را فاسد مینماید و سبب طحال و کسل
شود و عصب را سست و تحریک
مینماید و شهوت را ضعیف میکند
و موجب اورام و حمیات میشود
بهترین خوابها آنست که عمیق باشد
و متصل و خواب روز بر عکس منقطع

میشود و عمیق نخواهد بود و طبیعت را تنبل خواهد کرد از
آنچه بر آن بوده خواب از اعمال و از فضائل خواب
شب این است که عمیق و مستمر است خواب در حال
خلو معده بدن را منحط قوه است و در حال امتلاء تا
قبل از انحدار غذا عمیق و متصل نخواهد بود بلکه با تملل ۲۸
و تقلب خواهد بود و در حینیکه خواب است مشغول
هضم غذا است عارض میشود و از ابخره آن مزاج
متحیر و تنبل خواهد شد و بدن بسبب هضم فاسد خواهد
و بهترین هیئت برای خواب این است که بدست
راست بخوابد اندکی آنگاه بدست چپ
برگردد و ابتدای بر بطن در خواب یعنی برو
خوابیدن بعضی خوب است برای هضم غذا
بدترین حالات خواب بر پشت خوابیدن است
زیرا این وضع خواب مستعد میکند شخص را از برای
ابتلا بامراض ردیه مانند سکته و فالج و کابوس

اما فوائد نوم معتدل

خواب معتدل قوت میدهد قوای طبیعیه را بواسطه نگاهداشتن
حرارت غریزیه و تربیع میکند قوای نفسانیه را در عمل
بواسطه احداث رطوبت در مسالک روح نفسانی
و بسبب سریع کردن روح نفسانی و غلیظ کردن
جوهر روح بواسطه منع آن از تحلیل و زایل
میکند خواب تمام خستگیها را و حبس میکند چیزهائی را
که بطور افراط از بدن دفع میشوند زیرا
حرکت را کم میکند سیلان چیزهائی را
که مستعد سیلان هستند و خواب اگر مصادف ۲۹
شد با ماده‌ای که مستعد نضج و هضم است
آن را گرم و بدل میکند بطبیعت خون
و پراکنده میکند آن را از بدن
پس گرم میکند بدن را بسخونت غریزیه
و اگر مصادف شد با اخلاط حاره
صفراویه و طول کشید زمان آن گرم
میکند بدن را بسخونت غریبه و اگر
مصادف شد با تلو معده بدن را سرد میکند
بواسطه تحلیل و اگر مصادف نشد با خلطیکه
عاصی باشد بر قوه هاضمه سرد میکند بدن را
بواسطه اشتغال آن در حین آن

و بیداری بکار آورد ~~اضداد~~ اضداد تمام آنچه ذکر شد
و بیداری مفرط خشک و فاسد میکند مزاج دماغ را
و ضعیف میکند آن را و عقل را فاسد میکند و اخلاط را
محترق میکند و احداث میکند امراض حاده را
۳۰ و خواب مفرط ضد آنچه ذکر شد را احداث میکند
حواس نفسانیه را بلید میکند و دماغ را ثقیل مینماید
و احداث امراض بارده میکند زیرا نمیگذارد
تحلیل رفتن اخلاطیکه لازم است تحلیل رفتن آنها
و کثرت بیداری شهوه و جوع را زایل میکند
بسبب آنکه تحلیل میبرد از ماده و هضم را ناقص میکند
بواسطه آنکه تحلیل میبرد از قوه و شکل میدهد
خواب و بیداری ستر است احوال آنها و غالب
ازمان خواب این است که حرارت میل بباطن
و برودت میل بظاهر میکند بدین جهت
شخص در خواب محتاج است ببالاپوش
و حال آنکه در بیداری محتاج بآن نیست

خواب معتدل تمکین میدهد قوه طبیعیه را از افعالش
رها میکند قوه نفسانیه را در اعمال ارادی رها میکند
جوهر آن از آنچه بواسطه رهایی است مانع میشود
از تحلیل رفتن روح حیوانی هر روحی باشد
و بدین جهت هضم میشود طعام و تدارک میشود
بخواب معتدل ضعفیکه حادث شده است
از تحلیلات قوه مانند خستگی و جماع و غضب
و مانند اینها و خواب معتدل چون مصادف ۳۱
شود با اعتدال اخلاط در کم و کیف بدن را
ترطیب و تسمین میکند و نافع ترین چیزها
برای پیران خواب معتدل است
زیرا حفظ میکند رطوبت غریزیه آنها را
و اگر بتحلیل رفته باشد اعاده میدهد آن را
جالینوس میگوید چون پیر شده ام عزم بر
خواب زیرا نافع است مرا احداث
رطوبتی و بواسطه خواب است بدین جهت
هر شب قدری کاهو مع الثعه بجزءهای

خوشبو مانند گلاب و عرق بهارنارنج و امثال این‌ها
برای احداث خواب تناول میکرد چون کاهو
منوم است و چون نمیبرد خواب برای رفع تریه
بگلاب و امثال آن آلتعه ش میکرد این تدبیر
۳۲ برای کسیکه خوابش نمیبرد خوب تدبیری است
و تدبیر دیگر استحمام است بعد از هضم غذا و آب گرم
بسیار بر سر ریختن تا اصحاء لازم است مراعات
امر خواب خواب باید معتدل باشد و در وقتی
و زیاد نباشد و باید پرهیز از بیداری
زیاد چه ضرر آن بر دماغ و کلیه قوا آن زیاد است
بیشتر از سه مزوریه احتباس و استفراغ است
در بدن فضولی هست چون بنو خون و براز
و بول و مخاط و براق و عرق افراط در هر یک
در احتباس و استفراغ اینها منفر و موجب
امراض ردیه و تعدیل در آنها موجب صحت
بدن و قوای بدنیه را

حبس و مانند آنچه واجب است استفراغ و دفع آن از فضولات
بدن بچند سبب است اول ضعف قوه دافعه
ثانی شدت قوه ماسکه ثالث ضعف قوه هاضمه
پس طبیعت نگاه میدارد آنرا در محل خود تا
هضم کامل شود رابع تنگی مجاری است یعنی
راههائیکه بایدها از آنجا عبور کند و دفع شوند
یا سد شدن مجاری بواسطه سده های ناشی
غلظت ماده یا از لزوجت ماده ۳۳
خامس کثرت ماده که بواسطه آن قوه دافعه
قادر بر دفع نیست سادس احساس نکردن
و ملتفت نشدن است بانکه بایدهان را دفع کرد
چون قوه اراده به جا گاهی اعانت بر
دفع میکند سابع انصراف طبیعت از
دفع فضول بواسطه اشتغال بدفع از جهت
دیگر مانند حبس بول و براز
هنگام بحران چون طبیعت مشغول است
بدفع موادیکه موجب مرض شده
بواسطه تعریق و غیره بدین جهت
بدفع بول و براز نمی پردازد

پس بواسطه احتباس عارض میشود امراضی مانند
سده و استسقاء و تشنج و طپ و عفونت خلط
و سکوت و نیز احتقان مانند زکام و التهابات بخاریه
و انتفاخ حرارت غریزیه بواسطه طول احتقان ۳۴
یا شدت آن پس بدن ضعیف عارض میشود برد
و نیز غلبه رطوبت بر بدن و نیز ترکیدن محل فضول
و انفجار آن و از جمله اعراض حبس البخار است
که از اسباب امراضی است خاصه اگر
بعد از عادت بکثرت معده عارض شود چون
پیری مفرط در فراوانی یا از جوع مفرط زمان
قحط و نیز از اعراض حبس ورم ها و جوشها است
در جلد بدن اما اسباب دفع و استفراغ آنکه
لازم است حبس و مانند آنها از فضول
بدن نیز چند چیز است اول قوت
قوه دافعه دوم ضعف قوه ماسکه سوم اذیت رسانیدن
ماده بواسطه ثقل و کثرت موجب آن شده چهارم
میل کند ماده بواسطه رقت بسوی آن پنجم

وگریزان ماده بواسطه حدت و شدت آن شکستن
رفتن ماده اگر با تحلیل خود و بایدن دارد
پس آن آن میشود از غایت آن تحیف و سعت
مجاری اعضاء بر دفع میکنند چنانکه در منی
گاهی واقع میشود هر دو نیز شق شدن مجاری
طولاً و قطعاً آن عرضاً دائم باز شدن
دهنهای مجاری چنانکه در رعاف واقع میشود
گاهی اتساع مجاری واقع میشود با سباب خارجه
از بدن یا داخله در آن اعراضیکه بواسطه
استفراغ یک از آنها بحسب واقع میشود
بیمار است اول برد مزاج بواسطه استفراغ
ماده مشتعله که حار غریزی از آن منها اخذ
میکند دوم عارض میشود بواسطه استفراغ مفرط
حار المزاج اگر مستفرغ بارد المزاج باشد
چون بلغم یا قریب باعتدال مزاج باشد
چون خون در این صورت حار مفرط چون
صفراء متولی میشود پس تشخیص میکنند

سوم یبس دائم چهارم ب عارض میشود بواسطه استفراغ مفرط
رطوبتهای آن نحو که در عروض حرارت ذکر شد و این
عروض هنگام اعتدال استفراغ خلط مخفف است
یا عجز حرارة غریزیه از هضم غذا هضم تام پس بلغم
زیاد میشود لکن این رطوبة غریزیه نیست و نافع
نیست در مزاج غریزی چنانکه حرارة مفرطه مذکوره
غریزیه نیست بلکه هر استفراغ مفرطی موجب است
برد و یبس را در جوهر و ذات اعضاء و لو حرارة
غریزیه یا رطوبة غیر حالیه لاحق شود اعضاء را
و گاهی استفراغ مفرط موجب سده میشود بواسطه
یبس عروق و سدا آنها پس عارض میشود تشنج و گزاز
و اما احتباس و استفراغ معتدل که مصادف شود
وقتی را که مزاج محتاج باینها باشد نافعند مزاج
و حافظند صحت را یکی از فضولات بدن
منی است که ماده تکوین حیوان و موجب بقاء
نوع است خداوند از حکمت قدرتیه شهوت را
در حیوان خلق فرموده تا با ماده جنس خود مقارنت
کنند و منی را در رحم او ریخته تولید نسل شود

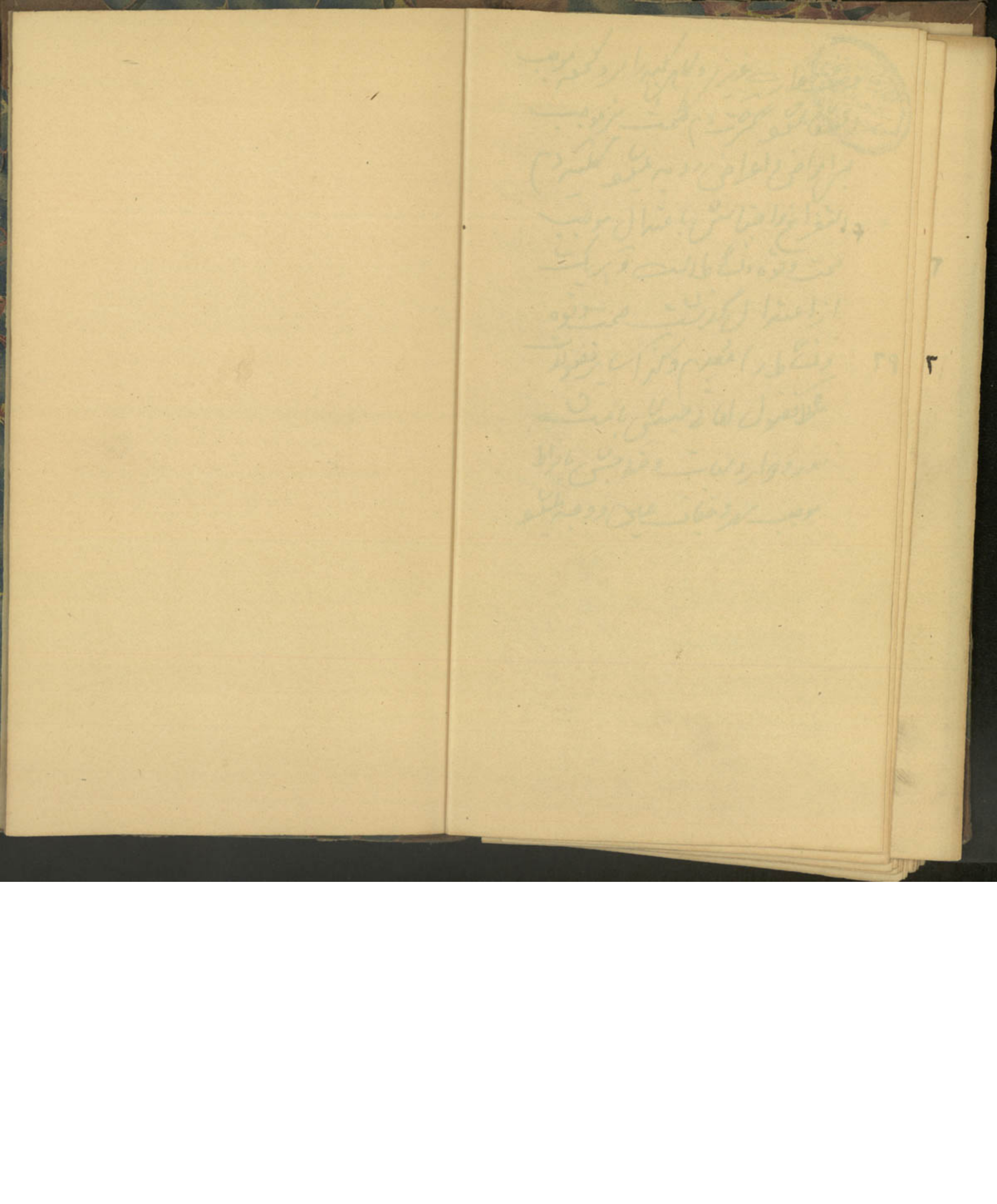
و نشاط خاطر و تقویت

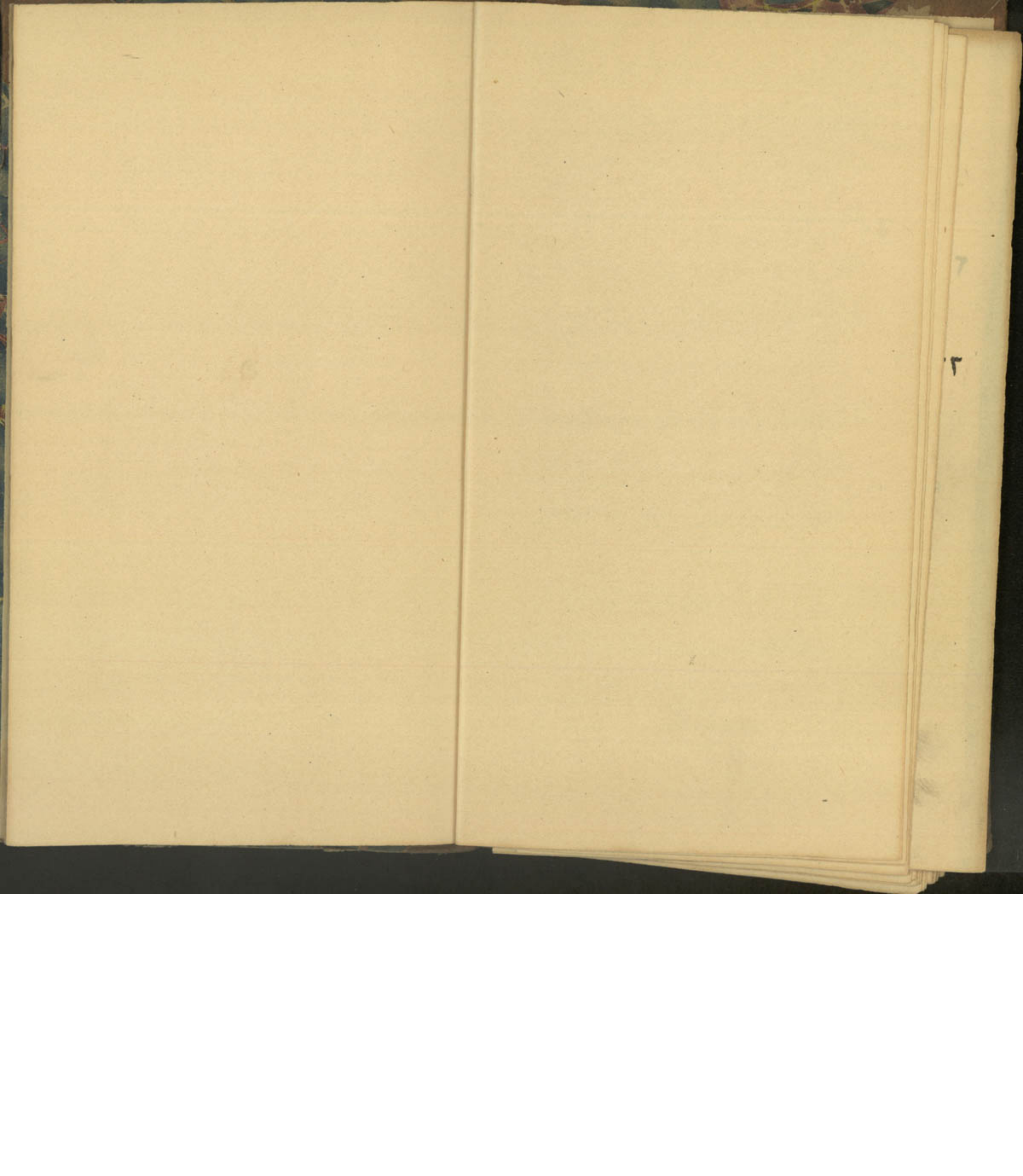
استفراغ منی باعتدال موجب قوت بدن و نشاط خاطر
و دفع امتلاء رطوبت و غضب و مالیخولیا و دافع امراض
بلغمیه و کثرت احتلام و امثال اینها است
و بهترین اوقات برای جماع بعد از هضم اول است
و احتباس آن و ترک جماع و عجز طبیعت از
دفع آن موجب امراض ردیه خواهد شد
مانند وجع حالبین و تمدد خاصرتین و ثقل بدن
۳۷ و گاه بواسطه ماندن در اوعیه و گرم شدن
او و رسیدن حرارت آن انقلاب بسمیت حادث
میشود و گاه بواسطه حرارت آن بخارات
بدماغ رسیده باعث اعراض ردیه میشود
و کثرت استفراغ منی ساقط میکند قوه را
و ضرر میرساند بعصب و موجب میشود
فلج و رعشه و ضعف بصر را زیرا
این روح نفسانی بیشتر از دماغ خارج
میشود از فضولات بدن براز و ریح
و بول و دم طمث و غیره

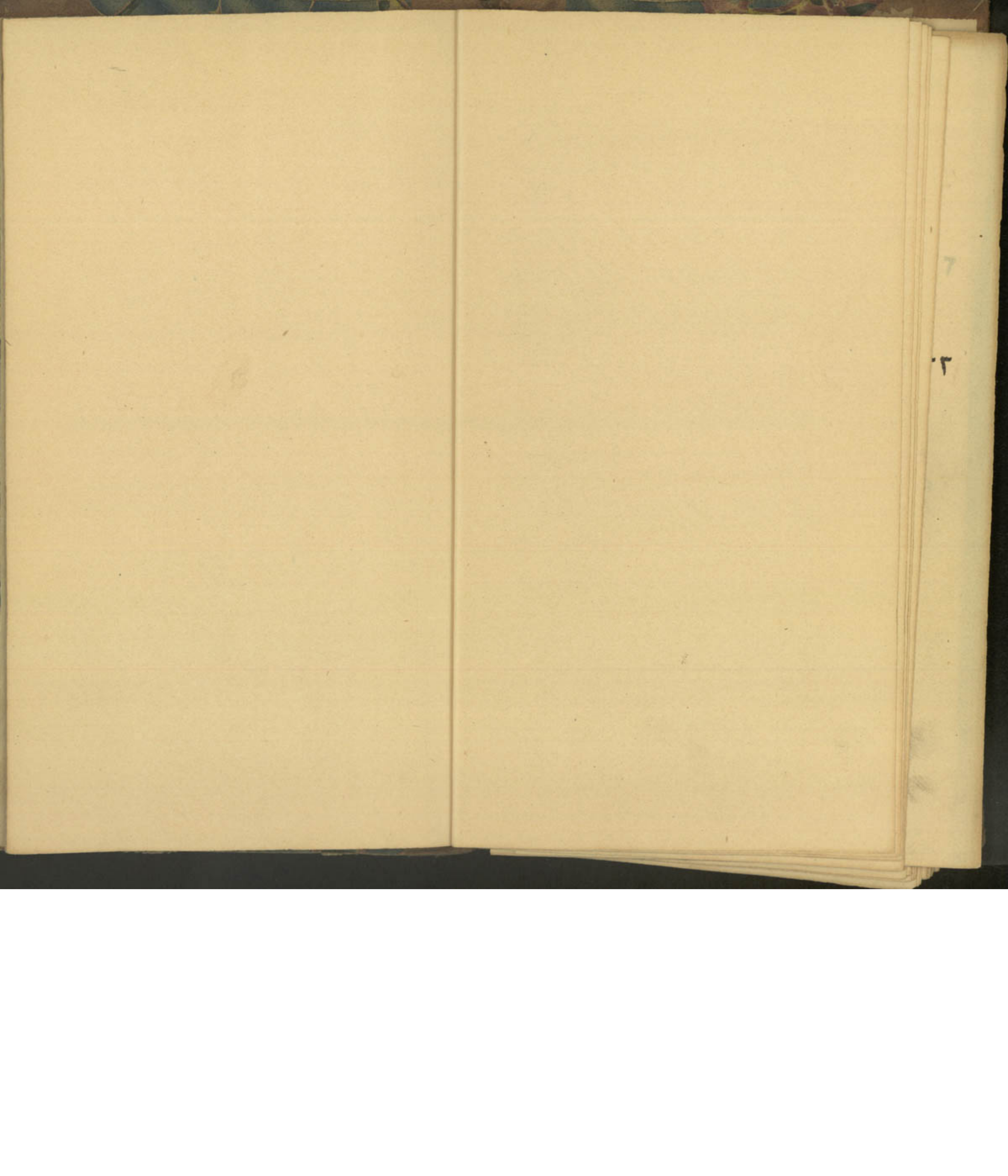
(حاشیه: و خصیتین و درد)
(حاشیه: یعنی استفراغ جوهر روح)

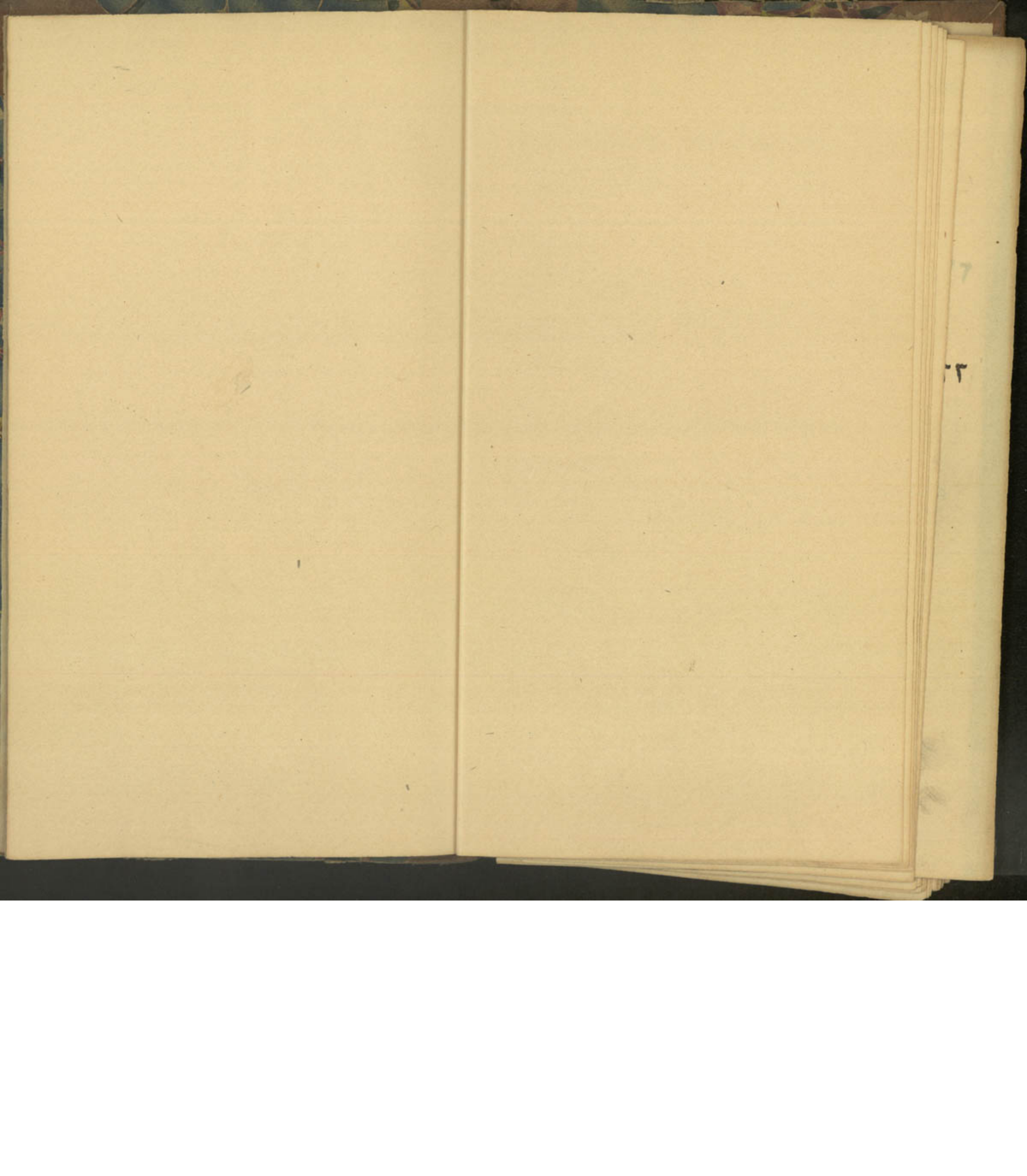
و مخاط و فضول کلیات است استفراغ هر یک
از این فضولات باعتدال موجب صحت
بدن و قوت مزاج و نشاط قلب است استفراغ
غیر معتدل و احتباس خارج از اعتدال موجب
۳۸ اعراض و امراض ردیه خواهند شد احتباس براز
و ریح باعث خواهد شد قولنج و زحیر و خفقان و سقوط
شهوت و غثیان و دوار و غیرها را و استفراغ زیاد آنها
باعث میشود اختلال قوه و ضعف تا منجر میشود بسقوط
قوه استفراغ غیر معتدل بول موجب میشود عطش
و ضعف قوه و خفقان بدن را و احتباس آن
باعث میشود عسر البول و حرقة البول و اوجاع مثانه
و مجاری بول و کلیه و قروح را در آن مجاری
حبس دم طمث موجب حدوث امراض حاده خواهد شد
و طول آن باعث انتقال حرارت غریزیه و غایت
آن را منطفی خواهد نمود و گاهی موجب استسقاء
و فساد مزاج میشود و گاهی بخارات آن منقلب رسیده
موجب غشی میشود و گاهی بدماغ رسیده موجب صداع شقی

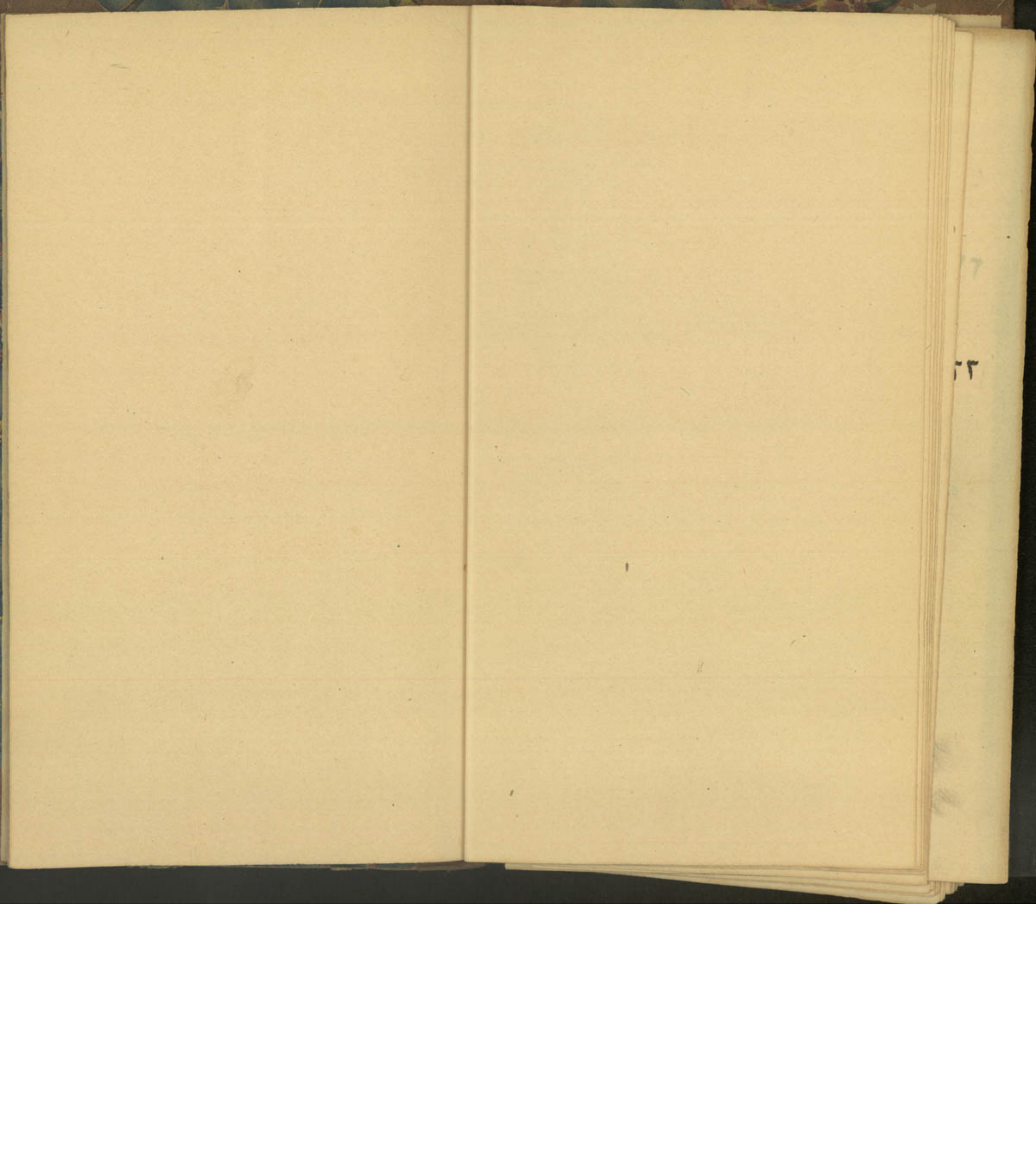
وضعف حواس غریزی و گاهی کلیه را از دکمه موجب
اشتعال میشود گرمی دم حکمت نیز موجب
بر امراض واعراض ردیه میشود کلیه دم
التفاخ واحتباسش باعتدال موجب
صحت وقوه ونگاه طالب و هر یک
از اعتدال گذشت صحت وقوه
ونگاه را معدم و کذا سایر فضولات
مثلا فضول الماء دحبس باعث
بدرد وادرار ولیات وخروجش بافراط
موجب بی دخفاف علی ووجه میشود

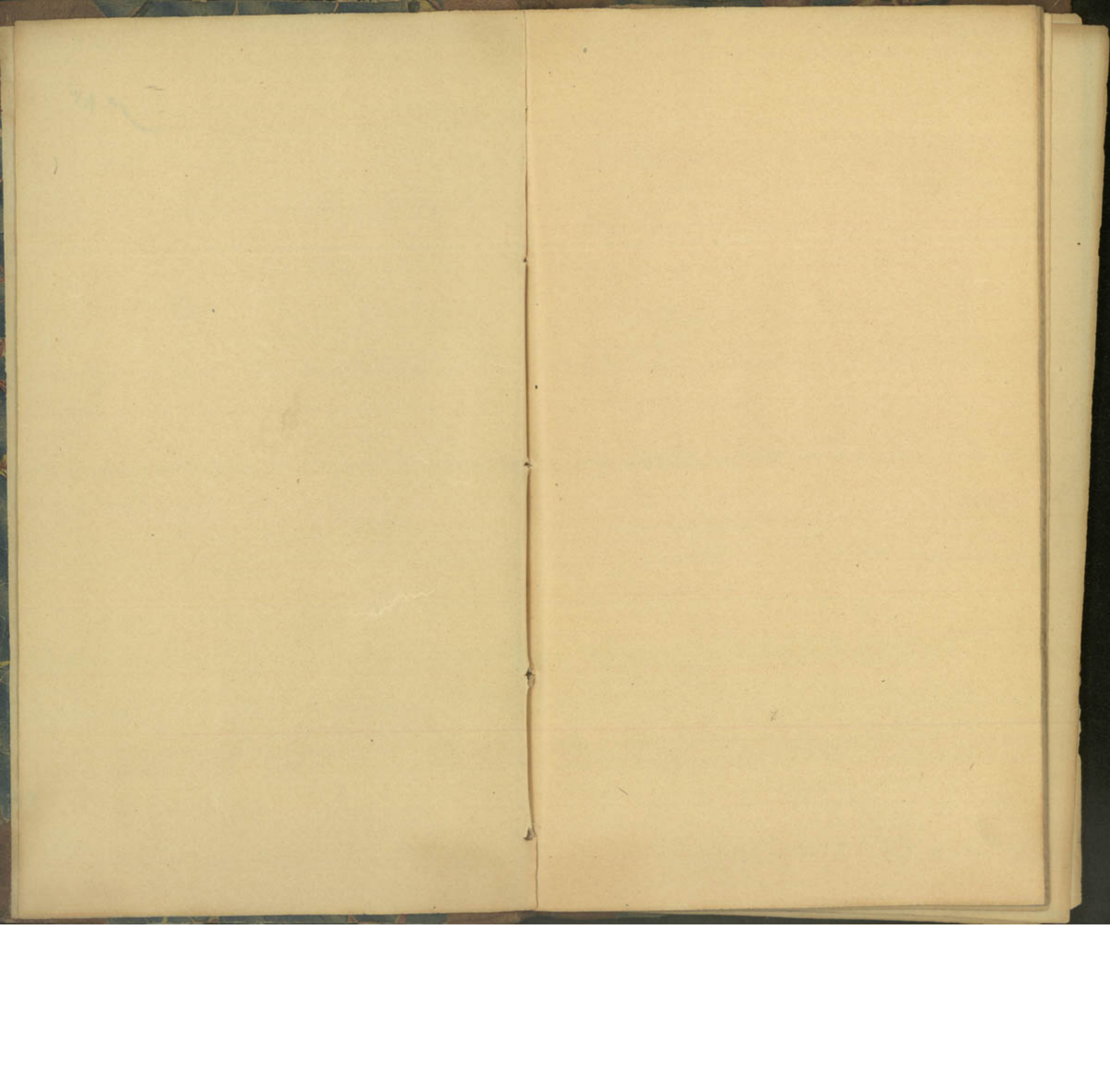


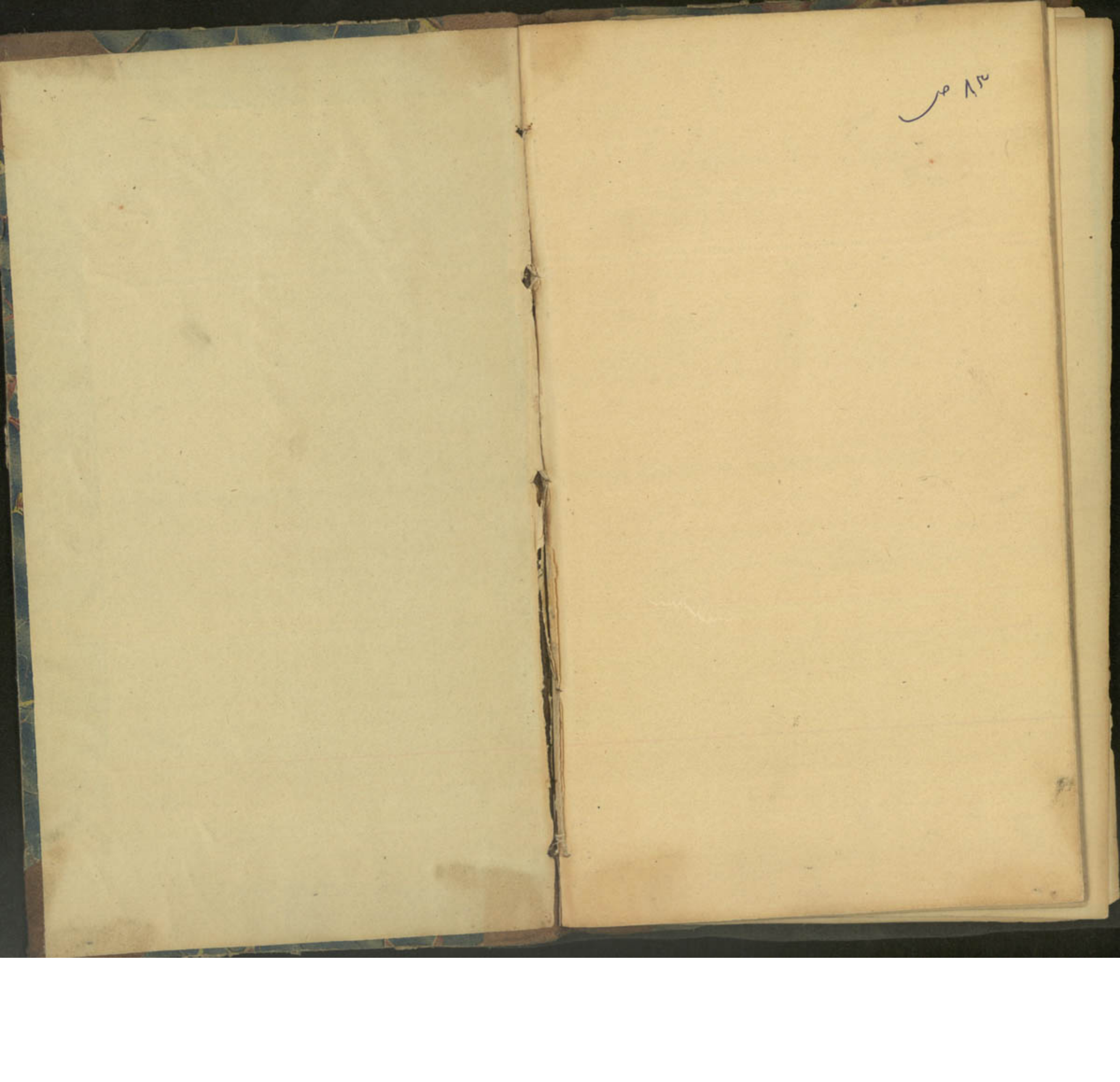


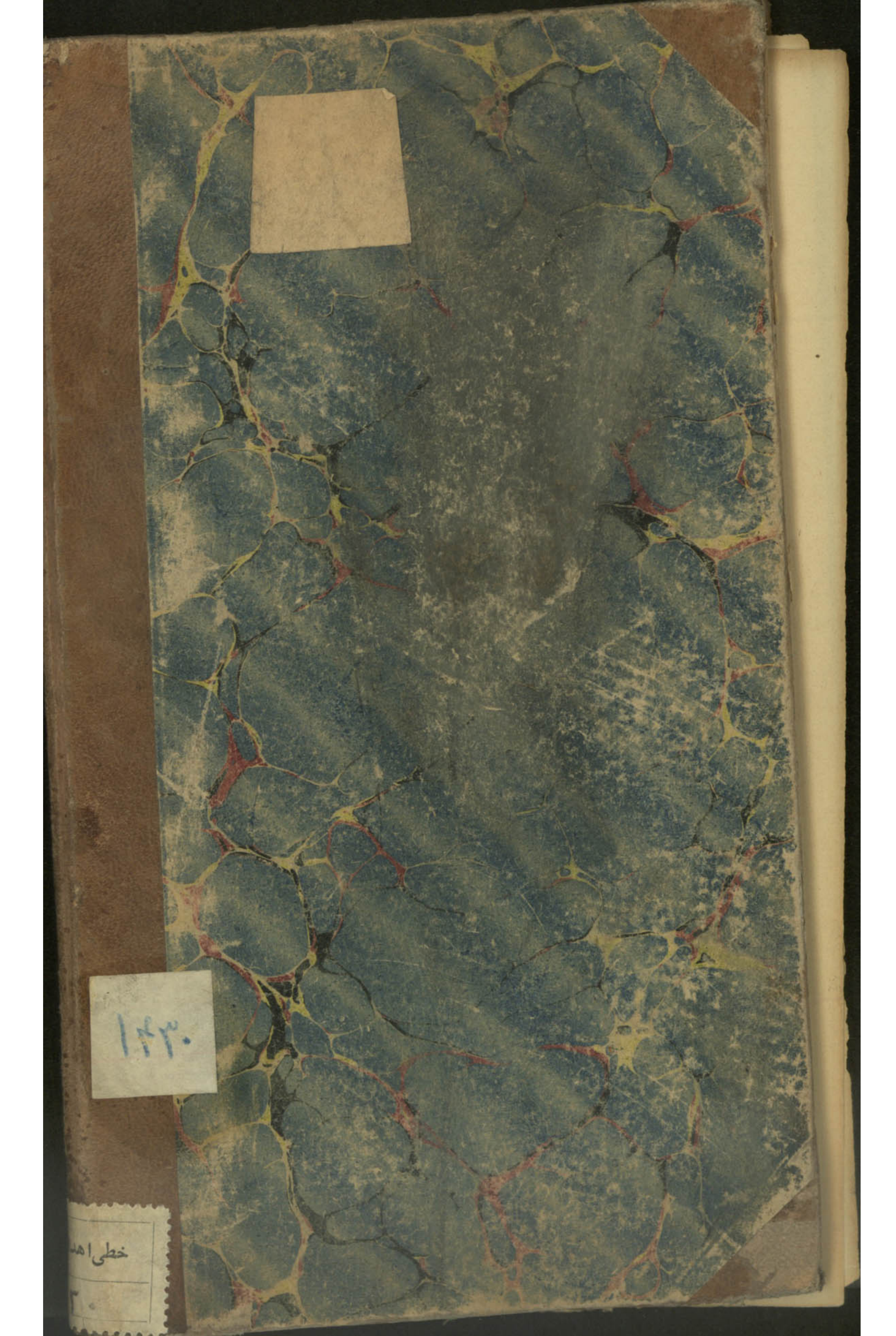











۱۴۳۰
خطی اهد
۳۰